بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 13 بهمن 1395.

در مورد روایت عبد الله بن وضّاح من یک مروری در کتاب های اصولی کردم فرصت نکردم همه کتاب هایشان را ببینم ولی بعضی هایش را دیدم بحث سندی اش را تنها یک اشاره اجمالی به سند در رسائل، فرائد الاصول جلد 1 صفحه 346 دارد. بقیه دیگر فقط وصف روایت را آورده اند. مرحوم شیخ تعبیر می کند موثقه عبد الرحمن بن وضاح علی الاقوی. عبد الرحمن اش که سهو لسان است. علی الاقوی تعبیر می کند که کأنه حالا آیا علی الاقوی اش به اعتبار این است که اقوی این است که عبد الله بن وضّاح باشد یا عبد الله بن صبّاح باشد اختلاف نقل بین تهذیب و استبصار هست یا علی الاقوی اش ناظر به موثقه هم هست به اعتبار اینکه سلیمان بن داود اقوی این است که منقری باشد. به هر حال این عبارت مرحوم شیخ است. در منتهی الدرایه جلد 5 صفحه 331 هم اشاره کرده است به عبارت شیخ انصاری. در بقیه کتاب هایی که همین جوری نگاه می کردم، یک سری اش همین به عنوان وصف موثقه عبد الله بن وضّاح با همین تعبیر. درر الفوائد جلد 2 صفحه 94، انوار ارهدایه جلد 2 صفحه 87 بحوث فی علم الاصول، جلد 5 صفحه 99. الحاشیه علی الکفایه تقریرات بحث مرحوم آقای بروجردی جلد 2 صفحه 229، مجمع الافکار جلد 2 صفحه 326. منتقی الاصول جلد 4 صفحه 476. منتهی الاصول جلد 2 صفحه 200. نهایه الافکار جلد 3 صفحه 246. غالبا در کتاب های اصولی این جور اوصاف را به تبع بزرگان قبلی تعبیر می کنند و خودشان مستقلا بحث نمی کنند. خب حالا ما بحثش قبلا گذشت که روایت از جهت سندی قابل اعتماد نیست. اما از جهت مفاد، دلالت. از قدیمی ترین جاهایی که در مورد این روایت در کتاب های اصولی بحث شده است، در کتاب وافیه فاضل تونی، فاضل تونی این روایت را که به عنوان معارض با ادله برائت ذکر شده است دو تا اشکال می کند می گوید

و عن الروایه اولا ان اشتغال ذمه بالصلوه معلوم و لا یحصل یقین الروایه الا بالتأخیر حتی تذهب الحمره و ثانیا بان الظاهر من قوله علیه السلام أری لک الی آخری الاستحباب لا الوجوب

خب عرض کنم خدمت شما حالا ببینیم اشکالاتی که به متن این روایت وارد شده است تا چقدر صحیح است. یک اشکالی که به این روایت کرده اند این است که ظاهر روایت استحباب است. برای استحباب تقریبات مختلفی ذکر شده است. یک تقریب، تعبیر أری لک است. می گویند این أری لک ظاهرش در استحباب است. بعضی ها تتوضیح نداده اند که چرا این ظهور در استحباب دارد. همین جوری فرموده اند أری لک ظهور در استحباب دارد. بعضی ها تقریبی هم ذکر کرده اند که در ریاض هست که أری لک ظاهرش استحباب است و الا لعمّم. تعمیم داده می شود. ولی به نظر می رسد که هیچ یک از این دو تا شاهد نیست. اما در مورد أری لک من حالا مواردی از أری لک را یادداشت کرده ام، به نظر می رسد که أری لک به معنای همین کلمه نظر من برای تو این مطلب است. حالا نظر من نظری که به نفع تو است برای تو است یک موقعی است مشلی که طرف دارد، مشکل الزامی است خب این دالّ بر وجوب است. یک موقعی مشکل استحبابی است فرض کنید طرف می گوید که من نماز شب می خواهم بخوانم می گویم که مثلا مناسب است اینگونه بخوانید. در این جاهایی که مقام استحباب است دال بر استحباب است. أری لک هم با وجوب سازگار است هم با استحباب. خیلی از آن در نمی آید که این مطلب واجب یا استحباب است. شما ممکن است بگویید که أری لک اجمال دارد و الا اینکه بخواهید ظهور در استحباب از آن در بیاورید اینگونه نیست. حالا من بعضی از مواردی که در مورد أری لک هست یادداشت کرده ام ببینیم از اینها چه در می آید. مورد اول غیبت شیخ طوسی صفحه، به ترتیب چیزی از اول چیز کنم مورد اول در کتاب غارات است. جلد 2 صفحه 289. جلد 2 قدیمه صفحه 289. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 2 صفحه 114. این را دارد. می گوید

ان معاویه لما بلغه انّ علیا علیه السلام بعد تحکیم الحکمین تحمّل الیه مقبلا.

بعد ماجرایی را نقل می کند می گوید معاویه از افراد پرسید که نظرتان چیست و نظرخواهی کرد از مشاورینش

فقال له حبیب بن سلمه فانّی أری ان تخرج حتّی ننزل منازل الذی کنا فیه فانه منزلٌ مبارک قد متعنا الله به و اعطانا من عدونا ...

این اولی.

قال له عمر بن العاص اننی أری لک ان تسیر بالجنود حتی ... فی سلطانهم من ارض الجزیره فان ذلک اقوی لجندک و اظل اهل حربک

می گوید که نظر من این است که این کار را کنید یعنی نظر الزامی اش را می خواهد بگوید نه اینکه کار خوبی است و اینها.

فقال معاویه و الله

سؤال:

پاسخ: نصیحت است ولی نظر من این است که این امر لازم است. امر که نمی کنند اینها. أری لک در مقام یک نوع مؤدبانه تعبیر کردن است. یک موقعی

سؤال:

پاسخ: رأی الزامی را یعنی نظر من این است که کار لازم این است. یعنی این موردی که وجود دارد نمی خواهد بگوید که مستحب است که این کار را کنید. یعنی حل مشکل شما به نظر من با این راه است. انحصار رأی را دارد بیان می کند. چون مورد، موردی است که باید بحث حرب است و جنگ است و

سؤال:

پاسخ: به نظرم باید این کار را بکنید. حرف من این است. به نظرم است ولی این موردی که این می خواهد بگوید اینکه به نظرم باید این کار را بکنید اگر هم نکردید نکردید. ترخیص در ترک نمی خواهد بدهد. این چیزی که هست این نمی خواهد بگوید که این یکی از راه هایی هست که برای حل مشکل شما وجود دارد. حل مشکل شما با این راه است. در جایی که مشکله شما مشکل الزامی است حلّ راهش هم الزامی می شود. ولو به جهت اینکه بحث سر این است که بالاخره باید با دشمن مقابله کرد. مقابله با دشمن لازم است. اگر راه منحصر باشد به یک شیء خب طبیعتا لازم می شود. این در مقام بیان یک امر انحصاری است ولو به جهت اطلاق مقامی که چیز دیگری را در این مقام بیان نکرده است اگر چیز دیگری بود آن را هم بیان می کرد استفاده می شود که راه تخلّص از این مشکله این است. ارائه راه برای تخلص از مشکله می کند طبیعتا وقتی مشکل، مشکل الزامی است پیمودن راه از تخلّصش هم لازم است.

فقال معاویه الله انی لعرف ان الرأی الذی تقول

اصلا نظر همان است که تو می گویی.

و لکن الناس لا یتیقون ذلک

الآن دیگر از جنگ صفین ما برگشته ایم دیگر مردم تحمل جنگ مجدد را ندارند. خب این یک تعبیر.

تعبیر دیگری که حالا خیلی با هر دو جورش می سازد. یک ماجرایی دارد سفیان ثوری که می گوید اعتراض کرد به پیغمبر که چرا شما اینگونه در احرام بستن به اصحابتان دستور می دهید که اینگونه رفتار کنند و امثال اینها. حضرت سفیان ثوری می گوید آن هم وقت من اوقات رسول الله هست و در نحوه محرم شدن و امثال اینها هست. امام علیه السلام می گوید فقال لی، یعنی سفیان ثوری. و انا اخبره انها وقت من مواقیت رسول الله فانی اری لک ان لا تفعل. من نظرم این است که شما این کار را نکنید. خیلی می گفتند بعضی ها واقعا پر رو هستند. پر رو بودن هم حدی دارد. می گوید که من به او توضیح می دهم که این وقتی از اوقات رسول الله است ولی اینجوری. فضکت و قلت و لکنی أری لهم ان یفعلوا. شما نظرتان این است که انجام نده من نظرم این است که آنها این کار را اصلا به مخاطب کاری ندارد.

سؤال:

پاسخ: احتمالا بالاتر بوده است. اینها کسانی هستند که حکومت اینها را باد کرده است توخالی هستند که چیزی ندارند. منهای بحث عصمت و عدالت و امثال اینها از جهت علمی هم اینها چیزهای تو خالی و پوچی هستند که به حسب موازین ظاهری هم هیچی نبوده اند. بزرگشان کرده اند چهار تا چیزهای ظاهری حفظ کرده اند. بگذریم.

این أری لک ان لا تفعل، اینکه حتما لازم است می گوید که نظر من این است که، این با استحباب و وجوب و همه اینها سازگار است. آن روایت کافی جلد 4 صفحه 331 حدیث 5 بود. روایت بعدی کافی جلد 6 صفحه 226 رقم 4 است. یک ماجرایی را نقل می کند ماجرای مفصلی هست می گوید که خلاصه یک مشکلی داشت یک ذکر انثی ای با هم دیگر حیواناتی با هم دیگر جفت گیری کردند بعد مشکل این بود که حالا می خاهند تخم بگذارد کجا تخم بگذارد که این تخم مسأله دار نشود. می گوید

الذَّكَرَ أَرَادَ أَنْ يَسْفَدَ أُنْثَاهُ

ماجرای جفت گیری را می گوید. بعد می گوید

فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تَبِيضَ قَالَ لَهَا

در ضمن گفتاری که هست که چه رفتاری کنیم

لَكِنِّي أَرَى لَكِ أَنْ تَبِيضِي قُرْبَ الطَّرِيقِ فَمَنْ يَرَاكِ قُرْبَهُ تَوَهَّمَ أَنَّكِ تَعْرِضِينَ لِلَقْطِ الْحَبِّ مِنَ الطَّرِيقِ

میگوید نزدیک جاده بیا. خروسه به مرغه میگه. می گوید که یک جای دور نرو نزدیک دید مردم تخم بگذار. آنها تصور می کنند که تو آمده ای دانه بر داری دیگر به تو نزدیک نمی شوند.

فَأَجَابَتْهُ إِلَى ذَلِكَ وَ بَاضَتْ

این یک امر الزامی می خواهد بگوید که نظر من این است که اگر می خواهی از خطرات در امان باشی راهش این است. چون اصل اینکه انسان به هر حال می خواهد تخمش سالم بماند راه سالم ماندن تخم را هم چنین گفته است.

از اینها روشن تر عبارتی است در کمال الدین صفحه 185 ببینید فی خبر بحیراء راهب هست که هنگامی که حضرت محمد ص در هنگامی که غلام بودند با ابو طالب می روند به سفر تجاری و اینها می گویند بحیراء راهب به ابو طالب می گوید و لکن أری لک ان تعدّه الی بلده عن هذا الوجه فانه ما بقی علی ظهر الارض یهودی و لا نصرانی و لا صاحب کتاب الا و قد علم بولادت هذا الغلام و لأن رؤوه و عرفوا به ما قد عرفت أنا منه لیقینه شرّا و اکثر ذلک هؤلاء الیهود. کمال الدین صفحه 185.

این تعبیر می گوید که خطر جدی وجود دارد. تعلیل أری لک یعنی حتما باید این کار را بکنید چون خطرناک است نه اینکه مستحب است و امثال اینها. أری لک در مقام بیان وجوبی است.

خب این هم این تعبیر. یک تعبیر دیگر هست که حالا نمی دانم وجوبی است استحبابی است چه هست محمد بن عبد الله بن افتس نقل می کند می گوید

دخلت علی المأمون و قرّبنی و حیّانی ثم قال رحم الله الرضا.

بعد ماجرایی را مأمون از امام رضا نقل می کند. می گوید

سألته لیله و قد بایع له الناس فقت جعلت فداک أری لک ان تمضی الی العراق و أکون خلیفتک بخراسان. فتبصّم.

امام رضا لبخند زد

ثم قال لا لأمری لکن من دون خراسان بدرجات ان لنا هؤنا ... و لست ببارهن حتی یأتی عن الموت

خلاصه اینجا قرار است که من بمیرم. حالا این حرفها، غیبت طوسی صفحه 73. أری لک ان تمضی الی العراق، یعنی این را بهتر است بروی یا لازم است بروی هر دو جورش سازگار است و نظر الزامی می خواهد بدهد استحبابی بدهد این خیلی،

سؤال:

پاسخ: بله مصلحت اندیشی تعبیرات به کار می رود ولی حالا اصل این کار این است که راهش این است اما این حتما باید انجام شود،

سؤال:

پاسخ: حالا دیگر یک چیزی را مثلا یک عبارت دیگری دارد عبد الله بن عامر صحبت سر این است که عثمان وقتی گرفتار شد در آن ماجرای به هر حال رفتار های ناپسندی که انجام داده شده بود، اینها در محاصره بود و اینها به نظرم در محاصره بوده است این بحث هایی الآن یادداشت نکردم قبلش را ولی در شرح نهج البلاغه جلد 2 صفحه 135 هست

فقال عبد الله بن عامر أری لک یا امیر المؤمنین ان تشغلهم عنک الجهاد حتی یضلوا لک.

اینها را بفرستید به جنگ و جهاد و اینها مشکل حل می شود. یکی از اهدافی که جهاد هایی که اسمش جهاد اسلامی بوده است این بوده است که مردم را سر کار بگذارند که دیگر به دولت و حکومت و امثال اینها کاری نداشته باشد.

و لا تکون همت احدهم الا فی نفسه و ما هو فی دبر دابه و غمل فروته

دَبَر یعنی ناراحتی پشت دابه. حیوانی که پشتش بار رویش بگذارند و در اثر بار زیاد گذاشتن زخم می شود. زخم پشت را می گویند دبر. می گوید این مشکلش این است که دابه اش زخم شده است و باید درمان کند. و غمل فروته، فروه یعنی پوستین. غمل یعنی شمش یا غمّل خلاصه شپش چیز، اصلا مشکلش این باشد که چطوری، دیگر خودش را مشغول خودش کند! می گوید نظرم این است که این جوری أری لک یا امیر المؤمنین. این أری لک یعنی لازم است که این کار را بکنی. توصیه می کنم که این کار را بکن. راهش این است راه بیرون رفت از این مشکله این است اگر آن مشکله یک مشکله لزومی باشد این هم می شود لازم. که اینجا هم این مشکله لزومی بوده است. ولی عمرو بن عاص که خدا لعنتش کند صفحه 137 توصیه عمرو بن عاص دارد که خب آن زیرک بوده است. می گوید

أری لک ان تلزم طریق صاحبیک فتلیم فی موضع لی و تشتت فی موضع الشده.

باید سیاست داشته باشی جایی که باید نرم باشی نرم باشی و جایی که باید

سؤال:

پاسخ: ان هم عثمان است امیر المؤمنین که هست امیر المؤمنین لا یقول الا مأمون، از آن امیر المؤمنین ها است! خدا همه شان را لعنت کند.

این هم این تعبیر. باید ببینیم استعمالاتی که در مورد أری لک هست، استعمالی هست که خود این أری لک خیلی از آن در نمی آید که واجب است مستحب است امثال اینها. بنابراین در این روایت چون البته در خصوص این روایت به نظر می رسد که برای بیان حکم الزامی است. چون طرف آمده است می گوید که من همچین مشکلی دارم. حضرت می گوید راه برون رفت از این مشکل این است. می گویم برای بیان راه برون رفت از، چون مشکل بحث این است که نمازم را می خواهم انجام دهم امام می گوید که نظر من این است که این رفتار را بکنی. کأنه این رفتار است که باعث می شود نماز شما

سؤال:

پاسخ: نه اصلا الزامی است. می خواهد یک نماز صحیح تحویل بدهد. اصلا سؤال این است که من این مشکله ام را چگونه حل کنم؟ امام علیه السلام می گوید که راه حل مشکل این است. راه حل مشکل این است در اصل چون نماز یک امر واجبی هست و تحویل نماز، این در واقع به یک معنا بحث فرض کنید شما سؤال می کنید که نمازم را چگونه بخوانم، شما در جواب می گویید که این شکلی نمازت را می خوانی. این جور جاها ولو تعبیر أری لک امثال اینها بگوید اینها ظاهرش وجوب است. اینها ظاهرش استحباب نیست. مقام، مقامی است که برای برون رفت از مشکل نماز امام علیه السلام این راه را ارائه می دهد کأنه این راه منحصر است. برای حلّ ابهام و ایرادی که در باب نماز داریم این مشکلش است. به نظر می رسد که این واجب باشد از جهت استحباب با أری لک از آن استحباب در نیاید. یک نکته دیگری در ریاض دارد می گوید کلمه لک دارد. أری لک، آن دالّ بر استحباب هست. من خیلی متوجه نشدم این از کجای این لک استحباب در می آید. چون لک بالاخره مراد شخص مخاطب که نیست صنف مخاطب است. این می گوید که کأنه اگر شخص باشد این شخصی است که می خواسته است به مستحبات عمل کند.

سؤال:

پاسخ: همان دیگر می گوید کأنه أری لک حکم کلی نیست حکم مال یک صنف خاصی است. این مطلب درست است که حکم مال صنف خاصی است ولی این صنف خاص ممکن است مطلق شاک باشد. نه صنف خاص کسی که مایل است امر استحبابی عمل کند امثال اینها که بگوییم چون مخاطب اختصاص دارد به یک تخصیص زده است پس بنابراین، لک چیزی از آن در نمی آید که

سؤال:

پاسخ: نه غرضم یک جهت دیگر قضیه است. غرض من این جهت است که ولو گفته است خیال تو ولی تو که خصوصیت نداری. تو بما انه مصداق لمطلق الشاک مراد است. کسی که در این موقعیت قرار گیرد باید این کار را کند. یا تو که می خواهی خیلی احتیاط کنی. کدامش است؟ یعنی تو که آدم محتاط هستی و می خواهی اصلا هیچگونه گیر و گور ولو گیر و گور غیر واجب الدرس در کارت نباشد کدامش است؟ این به اصطلاح لک استفاده نمی شود که مخاطبش به چه شکلی است. این باید مقام را دید که از جهات دیگر استحباب عدم استحباب را هر دو اش هم با استحباب سازگار است. یعنی تعمیم به لک اختصاص ندارد جایی که مخاطب ما حتما بگوییم که فرض کنید مرادش این است که این وظیفه عمومی نیست. تو که مایل هستی استحباب عمل کنی نه، تویی که این شک برایت حاصل شده است. چرا شما

سؤال:

پاسخ: نه حالا یک بحث سر اینکه چرا با تعبیر لک و این تعبیرات بیان کردی

سؤال:

پاسخ: أری لک کلا یک کلام ملایمی است به صورت امر صریح نیست. یعنی گاهی اوقات امر در جایی هست که شخص می خواهد تحکم کند خودش را بر مخاطب، این لحن ملایمی است. ولی این لحن ملایم آیا وجوب را با لحن ملایم بیان کرده است یا به خاطر اینکه حکم استحبابی بوده است با لحن ملایم

سؤال:

پاسخ: نه آ« لک یعنی برای تو که شاک هستی. این لک در ملایم کردن مؤثر است. می خواهد بگوید که یک راه حلی که به نفع تو است. حالا این راه حلی که به نفع تو است، غیر از این راه حل، راه حل دیگری هم وجود دارد یا ندارد، از این در نمی آید. با وجوب سازگار است با استحباب سازگار است فی نفسه با همه اینها سازگار است. عرض کردم اطلاق مقامی در این جور موارد این است که راه برون رفت از این مشکل این است. این جور نیست که امام علیه السلام بخواهد فقط یکی از راه های تخلّص از مشکله را بیان نمایند. ظاهر عبارت این است که راه برون رفت از مشکله برای صنف مخاطب، مخاطب یعنی چه؟ یعنی هر کسی که با این مشکل تردید و شک مواجه است. نه اینکه کسی که می خواهد احتیاط کند. اینکه بگوییم از آن جهت مشکل را مطرح کند از آن جهت استحباب نمی رسد. من تصورم این است که، حالا یک نکته دیگری، مرحوم فاضل سبزواری، برای استحباب، غیر از آن نکته أری لک، به چیز دیگری استدلال می کند. می گوید لعلّ فی قوله علیه السلام أری لک ان تنتظر و فی فصل الراوی بین موارات القرص و اقبال اللیل و ذهاب الحمره. می گوید راوی بین اینکه قرص پنهان شود و شب بیاید و حمره ذهاب پیدا کند، بین اینها فصل گذاشته است. هم بحث موارات قرص را مطرح کرده است هم اقبال لیل را مطرح کرده است هم ذهاب حمره را. در حالی که این اقبال لیل یا با موارات قرص است یا با ذهاب حمره است. اقبال لیل یکی از این دو تا است. یا موارات قرص است یا ذهاب حمره. ولی راوی کأنه اینها را سه چیز گرفته است. موارات قرص، اقبال لیل، ذهاب حمره. امام علیه السلام بحث زوال حمره را اختیار کرده اند. احد الأمرین یعنی یکی از دو امر اینکه موارات قرص است یا ذهاب حمره است، اینجا من غیر بیان لعدم المغایره. راوی سه چیز ذکر کرده است در حالی که یکی از اینها که اقبال لیل هست یا با اولی مسابق است یا دومی. امام علیه السلام گفته است ذهاب حمره را شما ملاک قرار دهید هیچ توضیح نداده است که این ذهاب حمره با اقبال لیل یکی است. این کأنه اشعار دارد اینکه ما می گوییم که ذهاب حمره ملاک است از باب استحباب است و الا زوال حمره قبلا شده است. شب قبل تحقق پیدا کند. اینکه ذهاب حمره است برای استحباب برای اینکه خیالت جمع شود و امثال اینها. این از این جهت اشعار به این دارد که تأخیر تا ذهاب حمره نه از باب این است که لیل تحخقق پیدا نکرده است. نه لیل تحقق پیدا کرده است ولی استحبابا شما مناسب است که احیاط کنید که دیگر خیالت جمع شود. شبیه آن تعبیری که فدر بعضی از روایات هست و لکن ارید ان تذهب بشک لذی انت فیه. روایت استصحاب بعضی جاها می گوید که لازم نیست این کار ولی اگر می خواهی که شکت برطرف شود، دغدغه خاطر خود دغدغه خاطر چیز بدی است برای اینکه شکت برطرف شود بشور. بحث این است که در بعضی از صورت ها استصحاب حکم می کند که شیء نجس نشده باشد ولی تو اگر می خواهی بشوری برای اینکه شکت برطرف شود شرعا لازم نیست ولی فآن استصحاب عدم دارد. و با وجود استصحاب، آن شبیه همین آن روایتی که می گوید شک را برطرف کنید در این مقام هست که این در واقع بحث ذهاب حمره را که مطرح کرده است، به اعتبار یک عمل استحبابی است اشعار به استحباب است. البته این استدلال مبتنی بر این است که مراد از اقبال لیل، آمدن حقیقی شب باشد. ولی اگر گفتیم که مراد از لیل ظلمت و تاریکی است به خصوص تاریکی که احتمال دارد شب باشد از آن مجازا لیل تعبیر می شودف اینجا هم حتما مراد لیل است که قبلا اشاره کردیم یرتفع اللیل، شب بالا می آید زمان که بالا آمدن ندارد. فالبته زمان یک معنای دیگری از بالا آمدن دارد ولی مراد از این ارتفاع لیل ظاهرا این معنا نیست. یعنی همان ظلمتی که هست، به خصوص اگر فوق اللیل حمره باشد. آن نسخه ای که به جای فوق الجبل، فوق اللیل هست خیلی واضح است. بنابراین از این جهت هم این روایت را نمی شود حمل بر استحباب کرد. به نظر می رسد که فی نفسه روایت را نمی شود حمل بر استحباب کرد. حالا از جهات دیگری ما اگر گفتیم مثلا مورد شبهه موضوعیه است و شبهه موضوعیه فقطعا احتیاط لازم نیست و امثال اینها یک بحث های دیگر است یعنی اگر قرینه ای از جهت خصوصیات مورد و علم خارجی نداشته باشیم، این روایت باید حمل بر وجوب شود. ادامه بحث انشاء الله شنبه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد